

حیره الفقهی و خجالت الفصحا

متن فقهی فارسی نوشته ۶۹۵ ق. از علاء مفتی بخاری

علی صفری آق قلعه*

و آن به فارسی است و نکته‌های تاریخی و اجتماعی از خراسان بزرگ در آن دیده می‌شود.

سپس مرحوم دانش‌پژوه به یک چاپ و نیز چند فهرست که بدین اثر اشاره دارند ارجاع داده است. از نوشته ایشان برمی‌آید که نسخه‌ای از این اثر را ندیده‌اند و آگاهی‌های ایشان مبنی بر مندرجات فهرس بوده است. بنابراین در سطرهای سپسین به درج آگاهی‌های مندرج در این متن و ویژگی‌های آن با ارجاع به صفحات نسخه می‌شیگان خواهیم پرداخت.

۱. مشخصات اثر و مؤلف آن: نام کتاب چنان که در دیباجه مؤلف (ص ۷) دیده می‌شود "حیره الفقهی [و] خجالت الفصحا" است و به تصریح همو (صص ۲ و ۲۹۰) کتاب در نهم شعبان سال ۶۹۵ ق نگاشته شده است.

نویسنده در دیباجه کتاب (ص ۶) و همچنین در بخشی از اواخر کتاب (ص ۲۷۳) از خود با نام "علاء مفتی بخاری" یاد کرده است. وی در شعری که از خود در متن درج کرده (ص ۲۱۴) یادآور شده که نامش "عمر" و لقبش "علا" است: «لقب علاست مر او را و نام او عمر است». نیز چنان که در جایی دیگر (ص ۶۳) یادآور شده پدر وی صدرالدین لقب داشته و در دو جا (صص ۶۴ و ۱۷۷) از برادرش ملقب به بدرالدین — که در زمان نگارش متن زنده بود — یاد کرده است.

آن گونه که علاء مفتی بخاری در جایی از کتاب (ص ۸) یاد می‌کند، از دوازده استاد بزرگ بخارا اجازه فتوا گرفته است. وی در خلال کتاب از دو نفر ایشان که یکی قطعاً و دیگری نیز گویا خراسانی بود یاد کرده است. یکی از ایشان که به نام وی تصریحی نشده قاضی القضاة با لقب "صدرالدین" بوده که

متون کهن فقهی فارسی یکی از شاخه‌های ارزشمند تاریخ نگارش‌های فارسی به شمار می‌آیند که شماری از کهن‌ترین نوشته‌های این زبان را باید در میان آن‌ها جست‌وجو کرد. عمده آنچه از این نوشته‌ها بر جای مانده مربوط به نویسندگان حنفی است که بیشتر در حوزه زبانی و فرهنگی ماوراءالنهر و خراسان پدید آمده‌اند. به همین دلیل این آثار را می‌توان به عنوان یکی از منابع بررسی زبان و فرهنگ این مناطق مورد توجه قرار داد.

نویسنده این سطرها پیش از این مقاله‌ای درباره یکی از این متون — یعنی صلوة مسعودی — نگاشته است و در این جا نیز به شناسایی اثری دیگر از این شاخه نگارش‌های فارسی با نام حیره الفقهی و خجالت الفصحا پرداخته است. مبنای نگارنده در بررسی کنونی، دست‌نویسی از این اثر مورخ ۸۸۰ ق در ۳۰۶ ص است که به شماره ۲۶۴ در کتابخانه دانشگاه می‌شیگان نگهداری می‌شود.

در میان آثار پژوهشی منتشر شده در ایران گویا نخستین بار در فهرست واره فقه هزار و چهار صدساله اسلامی (ص ۵۸) نوشته مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه به حیره الفقهی و خجالت الفصحا به اختصار اشاره شده است. در اثر یاد شده آمده:

علاءالدین عمر مفتی بخاری که از بیست استاد فقه آموخته و از ده استاد اجازه داشته است و به نام نصره‌الدین غازی نوروزبیک خان پس از ۶۹۰ و گویا در ۶۹۵ (۱۲۹۵ [م.]] و یا پس از ۷۱۰ در بخارا حیره الفقهی ساخته و در دیباجه آن از منابع خود یاد کرده است که به ۱۸۰ پاره دفتر فقهی می‌رسد و در آن دویست و پنجاه هزار مسأله گذارده

* نسخه‌شناس و پژوهشگر متون ادبی، مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب.



با توجه به عبارت دعایی "سَلِّمَهُ اللهُ" برای او می توان گفت در ۶۹۵ ق زنده بوده است. افزون بر لقب این شخص اشاره شده که وی عمویی با نام عمادالدین جندی داشته است. اشاره علاء مفتی بخاری درباره او (ص ۱۷۷) چنین است:

پیش ازین چون به شهر نیشابور رسیدم از خدمت مولانا اعظم سلطان القضاة فی العالم صدرالملة و الدین سلمه الله اجازت فتوی نوشتن خراسان را التماس کردم و مولانا گفت مسئله ای از عم خود مولانا عمادالدین جندی رحمه الله سماع دارم و در خراسان کس این مسئله را نمی داند. از تو سؤال کنم اگر بدانی چهار شهر خراسان را تو را اجازت بنویسم. و این مسئله پرسید؛ به خاک پای مخدوم که درین مسئله سه روایت به مولانا سلمه الله نمودم و چهار شهر خراسان را اجازت ید خود بنوشت.

علاء مفتی در همانجا (ص ۱۷۷) از شخص دیگری با لقب و نسبت "اقضی القضاة فخرالملة و الدین السیاری" یاد کرده و گفته که از وی نیز اجازه فتوی گرفته است.

با وجود آنچه علاء مفتی درباره خود نوشته باید بگوییم که از ساختار کتاب حیرة الفقهاء و خجلة الفصحاء برمی آید که نویسنده شخصی فقیه به معنای عام کلمه بوده؛ یعنی به مسائل فقهی می پرداخته اما بسی دشوار است که او را از دانشمندان برجسته فقه حنفی بدانیم. به عبارتی می توان او را خطیبی فقیه دانست که همانند بسیاری از فقیهان روزگار خود به یادکرد مسائل فقهی برای مردم می پرداخته است. این که مطابق عبارت یادشده بالا، قاضی صدرالدین برای علاء مفتی فقط اجازه فتوای چهار شهر را نوشته مؤیدی بر این گفته است؛ چرا که اگر او شخصی با پایه علمی بلند بود اجازه او اینچنین محدود صادر نمی شد.

چنان که از نام "علاء مفتی بخاری" برمی آید، خاستگاه وی شهر بخارا بوده است. خود وی در جایی از کتابش (ص ۱۷۱-۱۷۲) به خواجه ابوحفص سفکردری بخاری - از شاگردان خواجه ابوحفص کبیر - اشاره کرده و می گوید که مزار او را در دیه سفکر - که کلاته ای از کلاته های بخارا بود - زیارت کرده است.

از اشارات او روشن است که وی روزگار جوانی را در بخارا سپری کرده است؛ چنان که در همانجا (ص ۱۷۱) به روزگاری اشاره دارد که در بخارا به سر می برده:

در روزگاری که ما دیدیم، به سبب تربیت و دلداري مختوم [کذا] بحق، دستور اعظم... امیر عادل مسعودیگ طب مثوا در بخارا عزتی تمام حاصل شد چنانکه به سمع هر کس رسیده باشد.

این امیر مسعودیگ فرزند محمود خوارزمی (مشهور به یلواج) از امرای اوگتای قآن (۶۱۶ - ۶۳۹ ق) بود که اداره ماوراءالنهر و ترکستان از سوی اوگتای قآن به پدر و پسر محول شده بود (نک: تاریخ مغول، ص ۱۴۷). مسعودیگ مدت ها پس از مرگ اوگتای بر سر کار بود چنان که در حدود سال ۶۵۱ ق که هولگو عازم تسخیر ایران شد لشکر گاهش را در بیرون شهر سمرقند مستقر کرد و مسعودیگ از او و لشکریانش پذیرایی کرد (همان، ص ۱۷۴). سپس تر نیز مسعودیگ به سال ۶۶۶ ق از سوی براق خان - حاکم الوس چغتای - نزد اباقآن (حک ۶۶۳ - ۶۸۰ ق) به سفارت آمد (همان، ص ۲۰۵). آن گونه که در منابع یادشده مسعودیگ حکمرانی بود که به آبادانی سرزمین های زیر فرمان خود پرداخته و از دانشمندان پشتیبانی می کرد (همان، ص ۵۶۳). علاء مفتی در جای دیگر (ص ۲۰۲) نیز از مسعودیگ یاد کرده و می گوید که از لفظ او شنیدم که چنین و چنان می گفت.

علاء مفتی بخاری در زمان نگارش کتاب در خراسان به سر می برده چنان که در جایی (ص ۷۹) آورده:

در باب نماز عید از مولانا اعظم حمیدالدین ضربری رحمة الله مسئله امتحانی نوشته ام که این مسئله را کسی نمی داند و به حق مسلمانی که درین مدت که در خراسان آمده ام به کسی ننموده ام از آن که حسد می کنند...

وی بیست و دو سال پیش از تاریخ نگارش حیرة الفقهاء از بخارا به خراسان کوچیده است چنان که در جایی (ص ۱۷۷) می نویسد:

مدت بیست و دو سال است تا این ضعیف با دوازده نان خواره از بنده زادگان و متعلقان و برادر بنده مولانا بدرالدین با پنج شاگرد و غلام، نان و جامه مخدوم امیر بزرگ عالم عادل نیکوسیرت خراسان بر سیر ملوک - زید عدله - می خوریم و می پوشیم و به حمایت و عنایت او در این غربت روزگار به سر می بریم و به دعاگویی مخدومان مشغول بوده ایم و امروز هر دو خانه دان را یکی می دانیم.

به درستی نمی دانیم که علاء مفتی پس از خروج از بخارا در کدام یک از شهرهای خراسان جای گیر شده است اما از اشاره



وی در بخشی از متن (ص ۷۲) روشن می‌شود که دو سال پس از کوچیدن به خراسان در نیشابور به سر می‌برده چنان که می‌نویسد:

پیش از این تاریخ به مدّت بیست سال در شهر نیشاپور [به "پ"] عمرها الله تعالی به خدمت مولاناء بزرگ عالم، سلطان المناظرین... ضیاءالحق و الملة و الدین، بهاءالاسلام و المسلمین — زیدت برکته — رسیدم و ازین خادم مسئله [ای] چند پرسیدم...

نیز از اشاره او در جای دیگر (ص ۱۹۰) برمی‌آید که وی پس از مدّتی اقامت در نیشابور از راه کوهپایه طرق [؟] به سوی ترشیز رهسپار شده است:

در آن وقت که این دعاگوی دولت از نیشابور به کوهپایه طرق رسید. نماز دیگری بود به ده خردله رسیدم کوفته و مانده. خواجه مردی را دیدم نزدیک حصار بنشسته... گفت: مرا مهده خردله گویند. و کیل خواجه مرحوم شمس الدین صاحب دیوانم... مرا دلداری بسیار کرد و به جانب ترشیز روانه شدیم.

همو در جایی دیگر (ص ۱۷۴) به اقامتش در «ترشیز» نزد بهاءالدین مزینانی اشاره کرده است:

وقتی در این مسئله مفتیان ولایت ترشیز غلط کردند این ضعیف در خدمت ملک معظم عالم عادل ملک الاسلام، بهاءالدولة و الدین المزینانی — زیده معالیه — این تقریر بکرد؛ حکم فرمود که تا تو درین ولایت باشی کسی بغیر تو جواب فتوی ننویسد.

نیز در جای دیگر (ص ۲۰۶) آورده:

پیش از آمدن ما به ولایت ترشیز دانشمندی ترک از اترار به خدمت امیر مرحوم شهید طوغان بیگ آمده است... چون به خدمت امیر مرحوم رسیدم همین مسئله را پرسید.

اشارات دیگر مؤلف نشان می‌دهد که وی اهل سفر بوده و گویا در مدّت اقامتش در خراسان بزرگ به شهرهای گوناگون آن ایالت سفر کرده چنان که در جایی (ص ۱۲۷) به بودنش در شهر بلخ اشاره دارد:

و از شیخ الاسلام بلخ چنین شنودم بر بلاء منبر که...

نیز در جای دیگر (صص ۱۷۶ و ۱۸۲) اشاره می‌کند که روزگاری در قصبه سنجان خواب بوده است.

۲. مهدی‌الیه و زمان نگارش اثر: نویسنده کتابش را به نام یکی از سپهداران ترک خراسان و عراق به نام "نوروزبیک" مصدر ساخته است (صص ۳ و ۶ و ۲۷۳). این نوروزبیک کسی نمی‌تواند باشد جز امیر نوروز بن ارغون آقا. چنان که در تواریخ ثبت شده، ایلخان مغول ارغون خان در دوره ایلخانی خود (۶۸۳ - ۶۹۰ ق) حکومت خراسان را به فرزندش غازان خان (۶۹۴ - ۷۰۳ ق) سپرده، نیابت حکومت را به امیر نوروز بن ارغون آقا محول کرده بود. امیر نوروز در این زمان شخصی با قدرت و متنفذ به شمار می‌آمد چنان که در همان دوره نیابت حکومت خراسان با غازان درگیر شده، او را منهزم ساخت. البته بعدها از سوی غازان بخشوده شد و پس از سال ۶۹۴ ق که غازان به ایلخانی رسید، امیر نوروز را منصب امیرالامرای داد (نک: تاریخ مغول، ص ۲۶۱). قدرت امیر نوروز پس از ایلخانی غازان تا بدان جا رسید که صدرالدین احمد خالدی زنجانی را که سمت وزارت غازان را داشت از صدارت عزل کرد و خود سررشته کارها را به دست گرفت (همان، ص ۲۶۱). حتی بعدها به همدستی وی نقشه‌ای برای قتل صدرالدین زنجانی کشیدند که نافرجام ماند و البته همین کار نوروزبیک موجب شد تا اندکی بعد در سال ۶۹۶ ق به سعی صدرالدین به قتل رسانیده شود.

چنان که یاد کردیم، در دیباجه حیره الفقهها و خجلة الفصحا تصریح شده که اثر در سال ۶۹۵ ق — یعنی یک سال پس از ایلخانی غازان و انتصاب نوروزبیک به امیرالامرای — به نام امیر نوروزبیک نگاشته آمده است. این دوره مصادف با هجوم گروهی از مغولان ماوراءالنهر به خراسان است که در پی آن امیر نوروز مأمور شد تا خراسان را از دست آنان برهاند. امیر نوروز در این مأموریت پیروز شده و پس از استخلاص خراسان، به دارالحکومه — یعنی تبریز — بازگشت؛ اما از آن جا که ترتیب دادن امور خراسان نیاز به کفایت او داشت دوباره به خراسان راهی شد (نک: تاریخ مغول، ص ۲۶۱). بنابراین، مندرجات دیباجه حیره الفقهها با این رویدادهای تاریخی هم‌خوانی و هم‌زمانی دارد.

۳. پندهای خواجه عبدالله انصاری در حیره الفقهها

از بخش‌های مهم مندرج در حیره الفقهها بخشی است که به عنوان "ذیل" در پایان کتاب افزوده شده و در آن به رونویسی یکی از پندنامه‌های منسوب به خواجه عبدالله



انصاری پرداخته شده است. این بخش — که صفحات ۲۷۴ تا ۲۹۰ نسخه میثیگان را تشکیل داده — همان متنی است که نسخه‌هایی مستقل از آن موجود است و با عنوان «من مقالاته فی الموعظة» در کتاب مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری (ج ۲، صص ۴۶۱ - ۴۷۲) به چاپ رسیده است. از آن جا که نسخه‌های شناخته شده از متن مستقل این رساله همه مربوط به پس از سده نهم هجری است می‌توان گفت کهن‌ترین متنی که این رساله را به نام خواجه عبدالله انصاری ثبت کرده همین کتاب حیره‌الْفقه‌ها (نوشته ۶۹۵ ق) است.

تا جایی که نویسنده این سطرها بررسی کرده است، متن مندرج در حیره‌الْفقه‌ها جز برخی اختلاف‌های نسخه‌بدلی، عبارت‌هایی افزون بر متن چاپی دارد. برای نمونه در جایی (ص ۱۸۷؛ برابر با ص ۴۷۱ چاپی) پس از عبارت: «توفیق دعا نبود» این عبارت را افزون بر متن چاپی دارد: «یقین درست و زبان خاموش نه این جا گوی نه آن جا فروش». یا در جای دیگر (ص ۲۸۹؛ برابر با ص ۴۷۲ چاپی) پس از عبارت: «و از آدم و حوا بریده است» این عبارت را افزون دارد: «و دوزخ به حبه‌ای نه‌اندیشیده است». یا در جایی (ص ۲۹۰؛ برابر با ص ۴۷۲ چاپی) پس از عبارت: «کعبه پیش خواص آید» افزوده دارد: «ای عزیزان هر سری که در وی سجود نیست سفجه‌ست و هر دستی که در وی مروت و جود نیست کفجه‌ست».

ضبط‌های کهن برخی از واژه‌ها نیز در حیره‌الْفقه‌ها دیده می‌شود که در متن چاپی دیده نمی‌شود. برای نمونه در جایی (ص ۱۸۷؛ برابر با ص ۴۷۱ چاپی) آمده: «نه خوردن پیدا و نه خوابم؛ در میان دریا جشنه آیم» که در متن چاپی به جای «جشنه»، واژه «تشنه» ضبط شده است (برای «جشنه» نک: ذیل فرهنگ‌های فارسی، ص ۱۲۱). یا در جای دیگر (ص ۲۸۹) آمده: «در استاخی همگنان آن کنند که او را باید» که در متن چاپی به جای «همگنان» (= همگان) واژه «همه» ضبط شده است.

با توجه به این گونه ویژگی‌ها می‌توان گفت که متن رساله مندرج در حیره‌الْفقه‌ها می‌تواند به عنوان یکی از نسخه‌های پندنامه خواجه عبدالله در تصحیح اثر به کار برده شود.

ویژگی‌های زبانی و رسم‌الخطی

با این که علاء مفتی از مردمان بخارا بوده، اما ساختار زبانی حیره‌الْفقه‌ها نشان می‌دهد که زبان، آن چه از دیدگاه دستوری و

چه از دیدگاه کاربرد مفردات، با آثار ماوراءالنهر شباهت چندانی ندارد؛ چنان که ساختار زبانی آن را می‌توان بیشتر به آثار خراسان نزدیک دانست. این نکته با اقامت بیست و دو ساله مؤلف در خراسان نمی‌تواند بی‌ارتباط باشد؛ با این حال برخی از ویژگی‌های زبانی ماوراءالنهر — به ویژه بخارا — در این نوشته دیده می‌شود. این موارد عمدتاً در مفردات و واژه‌های اثر دیده می‌شود و گاهی که مؤلف بدین موضوع تصریح می‌کند دارای ارزش بیشتری است. برای نمونه در جایی (ص ۱۴۱) به واژه «تلاک» چنین اشاره شده است:

بر استاد خود چنین خواندم که وقتی ترکی به بخارا آمد و گفت زن از وی طلاق خواست. او چنین گفت که: "تورا تلاک" و تلاک سپرز را می‌گویند علماء بخارا این تأویل را از وی قبول نکردند و گفتند طلاق برافتاده است.

اشاره مؤلف درباره واژه «تلاک» درست است چنان که دکتر احمدعلی رجائی در فرهنگنامه پایان کتاب یادداشتی درباره لهجه بخارائی (ص ۳۵۳) آورده: «تلاق [talâq]: طحال، سپرز». یا در جای دیگر حیره‌الْفقه‌ها (ص ۱۷۴) به واژه «تانه» چنین اشاره شده است:

شخصی ریسمان تنیده را — که درین ولایت «فرت» می‌خوانند و در بخارا «تانه» — نزدیک جولاهه برد و گفت: "این فرت سی گز است، به یک دینار می‌بافی؟"

یا در جای دیگر (ص ۱۲) فعل «دوختن» را برای «دوشیدن» به کار می‌برد.

نسخه مورد استفاده ما دارای ضبط برخی واژه‌های دارای حروف فارسی (گ چ پ ژ) است که جالب توجه می‌نماید. برای نمونه واژه «تباه» تقریباً در همه جا به صورت «تپاه» (به «پ») ضبط شده که برابر با تلفظ آن در زبان پهلوی است (برای نمونه: ص ۱۰۴ چهار بار؛ ص ۱۰۵ ده بار؛ ص ۱۰۶ یک بار؛ ص ۱۰۷ یک بار؛ ص ۱۰۸ یک بار؛ ص ۱۰۹ یک بار؛ ص ۳۰۵ یک بار). از دیگر نمونه‌ها می‌توان بدین موارد اشاره کرد: واژه پناه با سه نقطه (ص ۱۶۹). «ژنده» با سه نقطه (ص ۸۱). کاغد با دال (صص ۸۴ و ۱۷۶ و ۲۴۰). کژ با سه نقطه (ص ۱۱۵)؛ ص ۱۸۵ دو بار). کژدم به سه نقطه (ص ۲۰۳ سه بار). هژده به سه نقطه (ص ۲۰۵).

از دیگر واژه‌ها که از دیدگاه زبانی و گاه رسم‌الخطی جالب توجه می‌نماید می‌توان بدین موارد اشاره کرد: استار



[واحد وزن] [۲۳۹]. اسباهی [سپاهی] (ص ۱۵۸). اولبه با تصریح بدان که نوعی غذای ترکان است و در فرهنگ‌ها "البه" ضبط شده (صص ۱۹۳ و ۱۹۴). بینو با "ب" (ص ۱۶۸). پایگاه [به معنی طولیله] (ص ۱۸۰). ترک و تازیک (ص ۱۵۶). خلاشه (ص ۸۹، ۱۰۷). دراز دنبال (صص ۱۸۶ و ۱۸۸ و ۱۹۴ و ۲۰۱). دریایست (ص ۱۷۴). درّه [به فتح دو حرف نخستین با تصریح به معادل آن یعنی شکنیه] (ص ۱۸۷). شب خون (ص ۱۶۶ و ۱۶۷). شغار که همان شخار است (ص ۲۱۲). عید ششه (ص ۱۰۴). فرت به معنی تار عنکبوت (ص ۲۱۹). کلاته [دیه کوچک] (ص ۱۷۲). گاواره بان (صص ۱۷۱ و ۳۰۶). لالک و جورب (ص ۴۲). نوبت‌ران (ص ۱۷۰). البته برخی از تفکیک‌های معنایی را باید از بافت عبارات متن دریافت. برای نمونه در یکی از عبارات (ص ۱۷۰) دو واژه گله و گاواره در جایگاه دقیق خود به کار رفته است: اگر اسبی در گله یا گوسفندی یا چهارپایی در گاواره ضایع شد بر نگاه‌دارنده تاوان لازم شود یا نی؟.

آگاهی‌های تاریخی و اجتماعی

چنان که مرحوم دانش‌پژوه نیز اشاره کرده‌اند، آگاهی‌های تاریخی اجتماعی این متن از ویژگی‌های سودمند اثر است. در این جا به شماری از مهم‌ترین این موارد اشاره می‌کنیم. در جایی (ص ۴۴) به پوشیدن دو موزه بر روی هم در خوارزم اشاره شده است:

اگر مردی دو موزه بر زبر هم پوشیده باشد— چنانک خوارزمیان می‌پوشند— و بر موزه بالا مسح کشد و باز موزه بالا را بیرون کند، بر موزه شیب مسح باید کشیدن تا نماز روا باشد.

گمان می‌رود که در این جا مقصود نوعی از پای‌پوش است که در بخارا "مسحی" خوانده می‌شد و دکتر احمدعلی رجائی در فرهنگنامه پایان کتاب یادداشتی دربارهٔ لهجهٔ بخارائی (ص ۴۴۳) دربارهٔ آن آورده:

مسحی [mas-hi]: پای‌پوشی به هیأت جوراب ساق‌بلند که از تیماج سازند و پای را با آن در کفش کنند.

ایشان شواهدی از متون را دربارهٔ این پای‌پوش در دنباله آورده‌اند که در این جا از یادکرد آن‌ها چشم‌پوشی می‌کنیم. در جای دیگر حیرة الفقها (ص ۴۷) به پوشش دادن زخم‌ها با زهره گوسفند اشاره شده:

اگر مردی انگشت خود را بریده بود و زخم سخت باشد و زهره گوسفند در انگشت کرده بود و بر این زهره مسح کشید روا باشد و این مسئله ترکان را به کار است. در جای دیگر (ص ۱۶۵) به "بیع وفا" در شهر سمرقند اشاره‌ای دارد و در آن جا مطلبی یاد شده که آگاهی از آن می‌تواند در پژوهش‌های سندشناسی به کار آید:

بیعی است که آن را بیع وفا می‌خوانند و این عادت اهل سمرقند است و صورت وی آن است که صد دینار از یکی می‌گیرد و زری به وی می‌فروشد و قرار می‌دهد که هر وقت این صد دینار بدهی بیع زر اقالت کنم. فاما این لفظ را در حجت نمی‌نویسند. در حجت، بیع صحیح می‌نویسند. و بعضی از نیم‌دانشمندان که اکنون در رسیده‌اند بالای این حجت یا در شیب، حرف "ف" می‌کشند یعنی که علامت بیع وفا است...

همچنین در جایی از متن (ص ۱۰۰) آمده:

در مقامات خواجه جهان نظام‌الملک طوسی رحمه‌الله خواندم که چون از شهر اصبهان [با "پ" به مهنه شیخ بزرگوار ابوسعید قدس الله روحه العزیز برسید و خدمت او دریافت، گفت: ای شیخ مرا بگوی که ملک این ترک — یعنی سلطان سنجر — رحمة الله علیه تا به کی بردارد؟ شیخ سر به خرقه فرو برد زمانی و باز سر برآورد و گفت: تا علما و سادات و مشایخ و ادرار خواران را ادرار بدهد و داد مظلومان و بیوه‌زنان می‌دهد ملک برقرار و جهان در زیر نگین او بماند و هر وقت در بندد بر وی هم در بندند. و گفت چون به شهر مرو رسی او را بگوی که: بیت: خواهی که خدا آنچه نکو با تو کند ارواح ملک را همه رو با تو کند یا هرچه رضاء او در آن است بکن یا راضی شو به هرچه او با تو کند ... الخ.

می‌دانیم که روزگار سنجر از روزگار نظام‌الملک و ابوسعید ابوالخیر دور بوده است و لذا این حکایت دارای ارزش تاریخی نیست؛ اما دو نکته دربارهٔ آن گفتنی است. یکی این که محتوای این حکایت همان است که در حکایتی مندرج در اسرار التوحید (ج ۱، صص ۱۷۷ - ۱۸۰) درج شده با این تفاوت که در منبع اخیر الذکر، عدم توفیق نظام‌الملک در برقراری ادرار علما و مشایخ از نشانه‌های پایان عمر وی یاد شده است.



دیگر این که از نوشتهٔ علاء مفتی می‌توان برداشت کرد که گویا نوشته‌ای دربارهٔ مقامات نظام‌الملک وجود داشته و اتفاقاً در آن نوشته نیز به ارتباط نظام‌الملک با ابوسعید اشاره شده است. در این صورت باید گفت که این ارتباط برای هر دو گروه — یعنی پیروان نظام‌الملک و ابوسعید — خوشایند بوده است. ارتباط صوفیان با منابع مالی و سیاسی و همچنین ارتباط سیاستمداران با نهادهایی که در جلب نظر مردم دستی دارند، دو موضوع مهم است که جای خالی پژوهشی تاریخی دربارهٔ آن‌ها احساس می‌شود.

در جای دیگر (ص ۱۷۳) مؤلف هنگام اشاره به متدین بودن خودش به عادت «بنگ خوردن» در آن روزگار اشاره کرده و می‌نویسد:

... مردی طالب علمم و هرگز بازی نکرده‌ام و خمر و بنگ نخورده‌ام؛ رنگ خمر را درین ولایت دیده‌ام و مولانا حافظ الملة و الدین بخاری رحمة الله که شیخ‌الاسلام عهد است این ضعیف را گفته است که تو را دعاها کرده‌ام ...

این عبارت نشان می‌دهد بنگ خوردن در آن روزگار، فراگیر بوده است. نیز در صفحهٔ ۲۴۷ مطلبی با این عنوان درج شده: «نوع آخر فی اکل البنج و الطین و السوال فی المساجد و القیلولة» و در خلال آن به مباحث مرتبط با بنگ خوردن اشاره شده است. از عبارتهای جالب توجه آن می‌توان بدین روایت اشاره کرد:

ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که بر شما باد که پرهیز کنید از آن گیاه — یعنی بنگ — که او خمر عجمیان است و شرم را ببرد...

گرایش علاء مفتی بخاری به تصوف

از فقراتی که علاء مفتی در کتابش یاد کرده می‌توان دریافت که او به تصوف گرایش داشته است؛ هر چند نمی‌توان او را از صوفیان به شمار آورد. این گرایش او شاید به دلیل علاقه‌ای است که خراسانیان همواره به تصوف داشته‌اند و مخالفت با آن می‌توانست یکی از دلایل عدم گرایش مردمان به یک خطیب باشد.

به هر گونه چه گرایش او به تصوف یک گرایش درونی بوده و چه محصول شرایط اجتماعی، برخی آگاهی‌ها

از نوشتهٔ او به دست می‌آید که اگرچه در پژوهش‌های مرتبط با محتوای تصوف کار کرد چندانی ندارد اما از دیدگاه بررسی تاریخچهٔ تصوف خراسان سودمند است. نمونه‌ای از آن را — که حکایتی جعلی می‌نماید — پیش از این دربارهٔ ارتباط نظام‌الملک طوسی با شیخ ابوسعید ابوالخیر یاد کردیم. برای نمونهٔ دیگر می‌توان از اشارهٔ مؤلف به شیخ‌الاسلام اسحاق کلابادی و کتاب معانی اخبار وی در جایی از متن (صص ۳۳ - ۳۴) یاد کرد:

از استاد خود شنودم که چون شیخ‌الاسلام اسحق کلابادی رحمة الله که مصنف شرح تعرف است احادیث رسول را علیه‌السلام را [گرد آورد] و آن کتاب را حقایق الاخبار نام کرد رسول را علیه‌السلام به خواب دید... شیخ‌الاسلام گفت: یا رسول الله! پس این مجموعه را چه نام کنم؟ رسول علیه‌السلام فرمود که من این معانی الاخبار نام کردم. این حکایت در ملفوظات خواجه احرار نیز دیده می‌شود (نک: شرح التعرّف لمذهب التصوف، ص ۴ مقدمه). علاء مفتی باز در جای دیگر (ص ۲۰۳) از کلابادی و شرح تعرف یاد کرده است. یا در جایی دیگر (صص ۸۱ - ۸۲) آورده:

واهل طریقت گفته‌اند که صوفیان در هر دمی دو عید کنند... و شیخ ابراهیم ادهم قدس الله روحه فرموده... شیخ سلطان العارفين، بایزید بسطامی، قدس الله روحه العزیز بر من بازخواست کرد که...

نیز در جای دیگر (ص ۱۱۲) آورده: «دولتش در مزید به حق بایزید».

مؤلف در متن خود از شیخ یوسف همدانی یاد کرده (ص ۱۵۱) که به هر شهری می‌رفت همهٔ خمر آن شهر به سر که بدل می‌شد. این شخص باید همان خواجه یوسف همدانی (د ۵۳۵ق) یادشده در نفحات الانس (ص ۳۸۰ چاپ دکتر عابدی) باشد. نیز در دو جا (صص ۱۹۳ و ۲۹۲) از سیف‌الدین سعید بن المطهر بن سعید الباخری و در یک جا (ص ۲۲۲) از ابوبکر شبلی یاد کرده است.

شعرهای مندرج در جبرة الفقها

از آن‌جا که متن مورد گفت‌وگوی ما در ۶۹۵ق ساخته شده، روشن است که شعرهای مندرج در آن مربوط به زمانی پیش

۱. یادآور این بیت از حدیقهٔ سنائی است: صوفیان در دمی دو عید کنند || عنکبوتان مگس قدید کنند



از این تاریخ است. از این میان برخی از شعرها دارای ارزش ویژه هستند. برای نمونه در جایی از متن (ص ۱۱۹) هنگام اشاره به الفاظ طلاق به یادکرد حکایتی جالب توجه درباره مهستی دبیر پرداخته است:

در وقتی که پسر قاضی اوقه می خواست که مهستی دبیر را بخواهد و زن او نمی شد، او را [گفت:] این بیت را بگوی؛ نظم: ای آنکه حدیث عشق ما می گفتمی | وز دیده به جای آب در می سفتی || از روی حقیقتی به سیصد دینار | خود را به تو دادم و توأم پذیرفتی. مولانا به حضور گواهان گفت: قبول کردم. و میان ایشان مقالات رفت و در این معنی فتوی به بخارا آوردند؛ علماء بخارا جواب گفتند که این نکاح درست است.

در میان سروده‌هایی که علاء مفتی بخاری در متن حیرةالفرقها یاد کرده، چند بیت از خود وی می باشد (ص ۲۱۴) که در واقع حکمی فقهی را به نظم کشیده است. چنان که پیش تر گفتیم، نام وی تنها از بیت پایانی همین سروده دانسته می شود:

بدان که صاحب شرع قویم ملت و دین
سزای گریه سارق نه قطع فرماید
ولیک چون درمی زو تو را زیان افتد
به دست خویش سر گریه را بری شاید
رواست قتل مسلمان چو قصد مال کند
و گرچه دست تو از خون او بیالاید
چه جای گریه و سگ باشد از ره تحقیق
علی الخصوص به وقتی که مال بریاید
مثال علم شریعت به سان صیقل دان
که زنگ جهل ز دل هاء مرده بزداید
کسی که ناظم و مفتی بود شریعت را
رواست حکمش در دین به هرچه فرماید
بگفت از سر دانش جواب این فتوی
بخاریی که ز طبعش هنر همی زاید
لقب علاست مر او را و نام او عمر است
در این زمانه چو او مفتی دگر ناید

یادآور این سروده امامی هروی است: محیط بحر مروّت مدار
مرکز دین | سرا فاضل عالم در این چه فرماید || که گریه‌ای

سر ده قمری و کبوتر را | به قرب هفته‌ای از تن به قهر بریاید...
الخ. این شعر به همراه پاسخ آن سروده «عمادالدین اکرم» در نمونه نظم و نثر از آثار اساتید متقدم (صص ۱۸۹-۱۹۰) درج شده است.

در سطرهای سپسین به یادکرد همه شعرهای مندرج در متن پرداخته‌ایم؛ با این توضیح که بیشتر آن‌ها بی نام سراینده نقل شده‌اند و فقط یک مصراع و دو بیت از شخصی به نام «خواجه سنجان» و همچنین مصراعی از سنائی و نیز بیتی از فریدالدین عطار با تصریح به نام سراینده درج شده است.

- ص ۵:

آخر دلم به آرزوی خویشتن رسید
و آنچه از خدای خواسته بودم به من رسید

- ص ۲۲:

هفت چیز است از تن مردم
دفن آن از رسول، مسنون است
آن غلافی که کودک اندر وی
و آنچه در ختنه کردن افزون است
خرقه حیض و آنگهی پس از آن
موی و دندان و ناخن و خون است

- ص ۶۰:

هر که خود را بزرگ می داند
به یقین جاهل و دنی باشد
بیشی اندر کمی بود دایم
برتنی در فروتنی باشد

- ص ۶۶:

آب است و جای و جامه
وقت است و عزم و کعبه
تکبیر و قیام و قرائت
رکوع [و] سجده [و] قعدہ^۱

- ص ۷۳ [مصراعی از خواجه سنجان]:

در ما نگرند، چنانک باشند گویند

- ص ۹۶ [شعری از سلطان العارفين خواجه سنجان]:

با عالم اگر حسد نبودی همراه
در صفت بار او بُدی محرم شاه

۲. شعر در نسخه چنین ضبط شده است.



طاعت ز حسد چنان بسوزد یکره
کز خرمن طاعتش نماند یک کاه
- ص ۱۲۸:

احوال درون خانه از من مطلب
خون بر در آستانه می بین و می پرس
- ص ۱۵۲:

ای دیده شرع و عقل را بینایی
دیگر علما قطره و تو دریایی
شخصی ز شراب تلخ سوگند خورد
گوید نخورم خورد چه می فرمایی؟

پاسخ سروده پیشین:

آن کس که بدین گناه آثم باشد
آزادی بنده ییش لازم باشد
یا شست مسکین طعام یا جامه دهد
ور نتواند سه روز صایم باشد

- ص ۱۰۳ [شعری از فریدالدین عطار]:

هر عضو ابدان که به تحقیق روزه است
تا روزه تو روزه بود نزد کردگار.

- ص ۱۵۷:

هر که خواند دعا طمع دارم
ز آن که بس بنده گنه کارم

- ص ۲۱۹ [مصراع سنائی]:

اندر این ملک چو طاووس به کار است مگس.

- ص ۲۶۲:

علما را سزا نداند کس
قدر عالم خدای داند و بس
و آنک با علم خود عمل دارد
پای بر تارک زحل دارد

کتابنامه:

- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۴ خ، تاریخ مغول، تهران: امیرکبیر.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۲ خ، مجموعه مقالات عباس اقبال (بخش چهارم)، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۷۷ خ، مجموعه رسائل فارسی (ج۲)، چاپ دوم، به کوشش دکتر محمد سرور مولایی، تهران: توس.
- دانش پژوه محمدتقی و ابوالفتح شریف گرگانی، ۱۳۶۷ خ، فهرست واره فقه هزار و چهار صدساله اسلامی در زبان فارسی به انضمام رساله اصول فقه فارسی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- نمونه نظم و نثر از آثار اساتید متقدم، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، چاپخانه تابان، ۱۳۴۳ خ.
- رجایی بخارایی، احمدعلی، ۱۳۴۳ خ، یادداشتی درباره لهجه بخارایی، دکتر احمدعلی رجائی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی، ۱۳۸۱ خ، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد، ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۶ خ، شرح التعرف لمذهب التصوف (ج ۵)، تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر. ■

